

چند بوق کوچولو

شهره کاندی

این کتاب شامل چهار داستان کوتاه برای کودکان پیش‌دبستانی است. عنوان کتاب که نام یکی از این داستان‌های چهارگانه این مجموعه است «تو مادر منی؟»، در یک‌چهارم بالای سمت چپ جلد کتاب، جلب توجه می‌کند. با کنجکاوی پشت جلد کتاب را می‌خوانیم:

«یک ماشین کوچولوی قرمز بود که دنبال مادرش می‌گشت. یک روز رفت پیش کامیون و پرسید: "سلام، تو مادر منی؟"
کامیون اخم کرد: "یعنی چی مگر ماشین‌ها هم مادر دارند؟"
ماشین قرمز گفت...»

روی جلد کتاب، تصویر ویتروینی را می‌بینیم که در یک‌چهارم چپ پایین یک ماشین کوچک، در یک‌چهارم چپ بالا پسر بچه‌ای با بادکنک و تقریباً در مرکز تصویر، بخشی از سر یک دختر بچه قرار دارد. با برش روی جلد کتاب، این قابلیت به وجود آمده که در ویتترین باز و اسباب‌بازی‌های دیگر هم دیده شود.

با ورق زدن جلد، کل محتویات ویتترین مشاهده می‌شود. جالب این‌جاست که تصویرگر در این بخش، جهت عروسک بازیگوش پسر را به سمت بادکنک تغییر داده و با حالات چهره، حس فشار و ناراحتی را به خوبی منتقل کرده است. تفاوت دیگر این تصویر، غیبت ماشین کوچولو، یعنی شخصیت اصلی داستان اول است.

بعد از ورق زدن آستر بدرقه، به فهرست داستان‌ها می‌رسیم. حالا دیگر به خوبی می‌شود حدس زد که چیزهایی مثل بادکنک و باد که در روی جلد و پشت جلد حاضرند، عناصر سازنده دیگر داستان‌ها هستند. تا همین جا، یعنی در شروع، متوجه می‌شویم که با یک کتاب تصویری رنگی و شاد روبه‌رویم.

در کتاب تصویری کودک، ارتباط بسیار نزدیکی بین متن و تصویر وجود دارد. برای خردسالان، تصویر عمدتاً کارکردی آموزشی دارد؛ چرا که آن‌ها دنیا را از طریق تصاویری می‌شناسند که همراه توصیفات کلامی می‌آید. در مورد کودکان کمی بزرگ‌تر، تصویرگر تخیل را هم تحریک می‌کند و احساسات آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. کتاب تصویر شده، به شکلی آغاز کردن خود زندگی است.

نقش تصویرگر این نیست که کلام را عینی‌تر کند، بلکه فضا و محیطی را که متن در آن قرار گرفته، خلق می‌کند تا خواننده به این دنیا منتقل شود و بتواند ببیند، حس کند و خود تصاویری را بیافریند که متن را ادامه می‌دهند.

به زبانی، تصاویر نوعی فرهنگ زیباشناختی عرضه می‌کنند، صفحات کتاب را جذاب‌تر ارائه می‌دهند، کار فهمیدن متن را ساده‌تر می‌سازند و بین جذابیت هنر و کلام چاپ شده، تعادل ایجاد می‌کنند.

در داستان اول با یک مفهوم روان‌شناختی روبه‌رویم. ماشین کوچولوی قرمز به دنبال مادر، از چند ماشین می‌پرسد که آیا آن‌ها مادر او هستند و از هر کدام برخورد متفاوتی می‌بیند. یکی اخم می‌کند و دیگری می‌خندد و یکی از شدت خستگی می‌خواهد که مزاحمش نشوند. در لحظه‌ای که شخصیت اصلی دلخور و مأیوس می‌شود، فرود داستان را شاهدیم. ماشینی کوچک‌تر، از خودش همین سؤال را می‌پرسد و او با برخوردی متفاوت نسبت به آن‌چه با او کردند، می‌گوید: «بله عزیزم، من مادر تو هستم» و ماشین کوچولو از خوشحالی بوق بوق می‌خندد.

این داستان، مسئله مهم هویت را که از اهم مسائل هستی است، کوتاه و مشخص بیان کرده و بی‌پروا کودک را با



عنوان کتاب: تو مادر منی؟
نویسنده: محمد رضا شمس
تصویرگر: گلناز ثروتیان
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
نوبت چاپ: اول ۱۳۸۷
شمارگان: ۱۹۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۴۴ صفحه
بها: ۱۵۰۰ تومان

معمای بنیانی آدمی روبه‌رو می‌کند؛ معمای داشتن یا نداشتن حامی و پشتیبان. هنگامی که ماشین‌های بزرگ‌تر قبول نمی‌کنند به وجودآورنده یا مادر ماشین کوچولو هستند، او احساس یأس می‌کند. اما راه گریز از این بن‌بست را خود درمی‌یابد؛ اصل پذیرش خدمت به دیگری، برای حل مشکلی که مشابه مشکل خود اوست. از این لحاظ، این داستان پیام اخلاقی مهمی برای مخاطب دارد. جوهر رسیدن به آرامش، گذر کردن از مشکل خود و رسیدگی به نیازمندی دیگران است. این قصه و قصه‌های مشابه، کودک را یاری می‌دهد تا در عالم خیال فشارهای ناخودآگاه را خنثی سازد و با امید به آینده، مشکلات کنونی را برای او تحمل‌پذیر کند. رسیدن به سعادت و خوشبختی و هستی رضایت‌بخش‌تر، پایان‌بندی داستان را می‌سازد؛ داستانی که قصد امید دادن به کودک، به دست آوردن برخی خشنودی‌های عاطفی و ایجاد توانایی روزافزون در برآوردن نیازهای خویش را دارد.

شخصیت‌های

این مجموعه،

کنش‌های

پیچیده و خاص

داستانی ندارند.

همدلی کلامی بین

شخصیت‌ها

مشهود است؛

مانند آنچه در

داستان اول و دوم

می بینیم، اما معمولاً

غالب ماجراها با

اتفاق پیش می‌رود و

یک تصادف،

قضا و قدر یا

پیشنهاد، مشکل را

حل می‌کند

می‌گویند افسانه‌ها برای سامان‌دهی ذهن کودکان مفیدند؛ چون در آن خوب و بد مطلق داریم که عاقبت عناصر شر مجازات می‌شوند و پیروزی با عناصر خیر است. اما در دیگر داستان‌ها و از جمله این داستان، دو قطب خوب و بد مطلق نداریم. کامیونی اخمو، اتوبوسی خوش‌اخلاق و دوطبقه‌ای که از کار زیاد خسته است، گرچه حاضر به حل مشکل ماشین کوچولو نیستند، کمی هم دل‌شان برای او می‌سوزد.

ماشین کوچولو پس از گفت‌وگو با چند تن، راهی می‌گشاید که مطمئن شود کیست و آن‌جا که شروع می‌کند بفهمد چه کسی می‌خواهد باشد، سرپرستی از ماشین کوچک‌تر طرح می‌شود.

شخصیت‌های این مجموعه، کنش‌های پیچیده و خاص داستانی ندارند. همدلی کلامی بین شخصیت‌ها مشهود است؛ مانند آنچه در داستان اول و دوم می‌بینیم، اما معمولاً غالب ماجراها با اتفاق پیش می‌رود و یک تصادف، قضا و قدر یا پیشنهاد، مشکل را حل می‌کند. مثلاً شخصیت باد در داستان چهارم، دنبال خانه می‌گردد و همه جا را امتحان می‌کند و باید شخصیت خود را برای یافتن مقر و مأمنی ثابت به اثبات برساند. خانه‌ای بدبو و کثیف (سطل آشغال)، خانه‌ای شاد و بازیگوش (توپ) و خانه‌ای در حرکت (لاستیک چرخ ماشین) را امتحان می‌کند اما بالاخره پیشنهاد بادکنک را بهتر تشخیص می‌دهد. در واقع پس از گذر از چند مرحله، کلید ماجرا تنها پذیرش یک پیشنهاد است. انکاری فشارهای درونی وجود دارد و شخصیت هیچ راه‌حلی برای تسکین مشکلاتی که او را آشفته می‌کند، ندارد، اما سرانجام راه‌حل - پیشنهاد - یا وعده، خودش از راه می‌رسد و مشکل از طریق بخت و اقبال حل می‌شود.

شاید در مقایسه با دیگر آثار این نویسنده، این اثر کاری متوسط باشد، اما نمی‌توان قابلیت‌های آن را انکار کرد. روابط انسانی، خاتمه یافتن دل‌نگرانی‌ها و بازگشت شادمانی نمایش داده شده، در همه این داستان‌ها قابل تقدیر است. گرچه خیال امری غیر واقعی است، احساس‌های خوبی که درباره فرد و آینده می‌دهد، واقعی است و این احساس‌های خوب واقعی است که کودک نیاز دارد. ضمن این که کودک از خیال‌پروری و زبان اثر هم لذت می‌برد.

برای مثال: احساس مشترک و همدردی (ایمنی) را می‌توان در داستان «خاله غصه‌دار» دید:

«... کلاغ غصه‌اش شد. قار و قار و قار گریه کرد. مرغه آمد. پرسید: "کلاغ قار و قار، چرا قار و قار؟" کلاغ گفت: "حوضچه بی‌آب، خاله غصه‌دار، بزى بع و بع، کلاغ قار و قار." مرغه غصه‌اش شد. قد و قد و قد گریه کرد.»

به زبان اثر هم در این نمونه می‌توان توجه کرد:

«اما بادکنکی که شاد بود، از صبح تا شب به دنبال باد بود، اصلاً گوش نمی‌داد. می‌خورد و چاق می‌شد. می‌خورد و باد می‌شد.»

مخاطب با چنین داستان‌هایی می‌آموزد مسائلی که در برابر دارد و اکنون قادر به حل آن‌ها نیست و مقداری ناامیدکننده است، با پایانی خوش تسکین می‌یابد و قابل کنترل می‌شود. انگاری مثل افسانه‌ها، دستیابی به خودآگاهی کامل‌تر، به منظور تنظیم فشارهای مبهم و درهم ناخودآگاه را شاهدیم.

زبان تصویرگری شاد، احساساتی و رویایی است. تصویرگر نه تنها به خاطر آنچه خلق می‌کند، بلکه به واسطه این که چگونه و با چه تکنیکی این کار را انجام می‌دهد مورد توجه قرار می‌گیرد.

توانایی خط در القای شخصیت و خصوصیات فیگورها، نوعی زیباشناسی بر مبنای خط پدید می‌آورد. برای مثال، دقت به خطوط خشن و ایستای کامیون، در مقایسه با خطوط منحنی و نرم ماشین قرمز و ماشین آبی کوچولو، از توانایی آن در معرفی شخصیت‌ها و احساسات‌شان دارد.

گاه خطوط از حد فیگورها گذشته، نیروی القای فرم، تحت تأثیر این خطوط دربرگیرنده سیال، تغییر می‌یابد؛ خطوطی که به داخل فرم هجوم می‌برد و تغییر در خطوط کناره‌های اشکال، باعث تغییر در نیروی شکل می‌گردد و در جهت بیان حالات و ایجاد تحرک در فضای اثر مؤثر است. همراهی خط و رنگ هم از بار عاطفی و حسی برخوردار است و آمیزش خط و رنگ، به اثر تحرک و جهت می‌بخشد.